

گفت و گو

بازی قدرت‌ها در افغانستان و شکل‌گیری طالبان

انگیزه‌های جنگ تنها در مرزهای یک کشور نمی‌گنجد

گفت و گو با وحید مزده

از محمد عطایی

وحید مزده، کارشناس و تحلیلگر برجسته افغان، سال‌هاست که در عرصه فعالیت‌های جهادی و سیاسی افغانستان حضور داشته و شناخت عمیقی از وضعیت سیاسی-اجتماعی افغانستان و ریشه‌های جریان‌های جهادی و سیاسی این کشور دارد. تجربه وی از دوره فعالیت‌های جهادی مجاهدین افغان و عرب از پیشاور پاکستان تا نقاط بحران خیز افغانستان و سپس شناخت و ارتباط وی با رهبری و فرمانده‌های ارشد طالبان، ما را بر آن داشت تا گفت‌وگویی با وی در دفتر کارش در کابل انجام دهیم. وحید مزده متولد ولایت بغلان است. او در زادگاهش و سپس در مدرسه جیبیه کابل درس خوانده و پس از آن به دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل راه یافت. حضور او در دانشگاه کابل مصادف با آشنایی وی با جریان‌های فکری و تحولات سیاسی خونی در افغانستان شد؛ به‌طوری‌که پس از کودتای خونین هفت نور ۱۳۷۵ به رهبری ترکی، وی افغانستان را ترک کرد و مدتی را در پاکستان و ایران اقامت نمود. او در دوران اشغال خاک افغانستان توسط شوروی، در حالیکه در فعالیت‌های جهادی علیه نیروهای شوروی حضور داشت، از مطالعات گسترده تاریخی، سیاسی و اجتماعی غافل نماند و به گفته خودش از این‌که حرکت افغان‌ها علیه شوروی پایه‌های فکری و نظری منسجمی نداشته و در میدان جنگ خلاصه می‌شود، تأسّف می‌خورد. پس از کنار رفتن حکومت دکتر نجیب‌الله و روی کار آمدن دولت برهان‌الدین ربانی، وحید مزده به وزارت امور خارجه افغانستان پیوست. حضور وی در وزارت خارجه افغانستان، در دوران پس از سقوط دولت مجاهدین توسط طالبان تداوم یافت. وی برخلاف سایر مجاهدین تمهیم گرفت در کابل ماند. وی مدت پنج سال به‌عنوان دیپلمات در وزارت امور خارجه با طالبان همکاری کرد. وحید مزده در این مدت با سه وزیر طالبان یعنی ملا محمد حقو، ملا محمد حسن و وکیل احمد متوکل همکاری نزدیک داشته و شناخت دقیقی از روند سیاست‌گذاری و ساختار تمهیم‌گیری آنها دارد. وی برخی از خاطرات خود را از این دوران در قالب کتابی با عنوان «افغانستان و پنج سال سلطه طالبان» به چاپ رسانده است. او همچنین به دلیل دست‌رسی به اسناد محرمانه وزارت خارجه افغانستان، کتابی مستند درباره روابط تاریخی ایران و افغانستان نگاشته است که به زودی چاپ خواهد شد.

کرده و نه تنها در میان اهل سنت، بلکه در میان گروه‌های شیعه نیز تلاش کنند تا کسانی را به سوی خود جذب کنند. در این راستا عربستان سعودی هم فعالیت‌های خاص خود را داشت. این فعالیت‌ها در پاکستان از سوی ISI سازمان داده می‌شد تا این که ژنرال اسلم بیگ، رئیس ستاد ارتش پاکستان سفری به ایران کرد. در این سفر وی به مقامات ایرانی اطمینان داد که آنها با ایران درباره افغانستان در تماس خواهند بود و مسائل آن را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌دهند و ایران نباید نگران باشد که در افغانستان تحولات مختلفی علیه ایران صورت گیرد. ایرانی‌ها در ابتدا این قضیه را باور کردند، اما پس از رفتن ژنرال اسلم بیگ، در اسفند ۱۳۶۸ کودتایی علیه نجیب‌الله در افغانستان توسط شهناز تنی، وزیر دفاع وی، انجام شد که ناکام ماند. کودتاگران به پاکستان گریخته و در آنجا پناهنده شدند. این امر این احساس را در ایران به وجود آورد که ژنرال اسلم بیگ تمام واقعیات‌ها را به آنها نگفته بود.

جنگ، روی مسائل افغانستان آنچنان تأکید نداشت. این مسئله موجب شد پاکستانی‌ها از فرصت استفاده

اتحاد شوروی می‌خواست ایران را به خاطر نفوذی که میان گروه‌های شیعه داشت، قانع کند تا نیروهای شیعه را در کنار دکتر نجیب‌الله قرار دهد تا وی حکومتی ائتلافی به وجود آورد و از این طریق گروه‌های طرفدار پاکستان که همواره هوادار جنگ هستند تحت فشار قرار گیرند و در نهایت آنها هم به دکتر نجیب‌الله نزدیک شوند.

اگر بخواهیم از زاویه رقابت میان پاکستان و ایران از یک سو و ایران و در وای آن، شوروی سابق به وضعیت افغانستان بگردیم، از دوره‌ای که مشخص شد نیروهای نظامی شوروی آماده ترک صحنه افغانستان هستند، قدرت داخلی در افغانستان چگونه شکل گرفت؟

پس از این که مشخص شد ارتش شوروی می‌خواهند از افغانستان خارج شوند، کشورهای همسایه افغانستان در تلاش برآمدند راهی را که تا آنجا پیموده بودند به سرعت طی کنند و برای پر کردن خلأ احتمالی از هم پیشی بگیرند. ایران در طول هشت سال جنگ با عراق از جریان‌های افغانستان دور مانده بود، بنابراین پاکستان از چنین فرصت‌هایی استفاده خوبی کرد. این در حالی است که اتحاد شوروی از کشورهای حامی رژیم بعث عراق به‌شمار می‌رفت، بنابراین دولت جمهوری اسلامی ایران برای این که بیش از پیش حساسیت شوروی را برنینگیزد در طول هشت سال

۷۰ و پنجمین شماره ایران ۶۷

کودتای شهناز تنی در ایران به دقت مورد بررسی قرار گرفت و این نشان می‌داد ایران از این موضوع نگران شده و فکر می‌کند حکمتیار از سوی آمریکا و پاکستان آمده و به قدرت رسیده است. ایران با وجود این که به حکمتیار کمک کرده بود، اما به نظر می‌رسید این مسئله که حکمتیار می‌خواست به تنهایی قدرت را با یک کودتا تصاحب کند، جمهوری اسلامی را نگران می‌کرد. این مسئله باعث بهبود روابط دولت دکتر نجیب‌الله با جمهوری اسلامی شد.

■ آیا سفر ژنرال اسلم بیگ، رئیس ستاد ارتش پاکستان به ایران پس از آن صورت گرفته بود که یکی از مقامات شوروی به ایران رفته و با رهبران ایران درباره توتیبات سیاسی افغانستان مذاکره کرده بود؟
□ بله، ایسن زمانی بود که نیروهای شوروی از افغانستان خارج شده بودند.

ویست مرنخ، معاون وزیر امور خارجه روسیه، به ایران برای مأموریت مهمی سفر کرده بود. سفر وی، نخستین سفر یک مقام شوروی به ایران بود و پیش از او هم مقامات اتحاد شوروی با ایران در تماس بودند و همواره این تلاش را داشتند که ایران را در برابر پاکستان به تحریک بیشتر در امور داخلی افغانستان متقاعد سازند تا تعادلی میان فعالیت‌هایی که پاکستانی‌ها در افغانستان دارند با فعالیت‌های ایرانی‌ها در پاکستان به وجود آورند. به همین خاطر اتحاد شوروی می‌خواست ایران را به خاطر نفوذی که میان گروه‌های شیعه داشت، قانع کند تا نیروهای شیعه را در کنار دکتر نجیب‌الله قرار دهد تا وی حکومتی ائتلافی به وجود آورد و از این طریق گروه‌های طرفدار پاکستان که همواره هوادار جنگ هستند تحت فشار قرار گیرند و در نهایت آنها هم به دکتر نجیب‌الله نزدیک شوند.

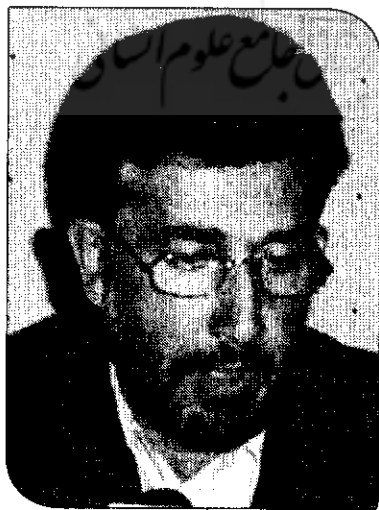
ایران در این زمان با دکتر نجیب‌الله روابط علنی نداشت، اما روابط و ارتباطات پنهانی برقرار بود. چنانچه در همان زمان دکتر نجیب‌الله نامه‌ای برای آقای هاشمی رفسنجانی نوشت و طی آن با زیرکی بسیار کوشش کرد مسائلی را مطرح کند که مورد توجه ایران است. او می‌خواست ایران را به حمایت آشکارتر از رژیم خود دعوت کند.

■ محتوای نامه‌ای که اشاره کردید چه بود؟

□ این نامه به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحيم... به جناب حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر هاشمی رفسنجانی، برادر محترم، اجازه دهید تمینات نیک و آرزوهای صمیمانه مردم مسلمان جمهوری افغانستان و شخص خویش را به شما و مردم جمهوری اسلامی ایران ابراز دارم. طوری که شما مطلعید قرار است کنفرانس وزرای خارجه سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در ماه می ۱۹۹۰ در قاهره برگزار شود. مدتی پیش از یک‌سال از هجدهمین کنفرانس اسلامی

منعقد در ریاض سپهری می‌گردد که طی آن بنا بر فشار و اغراض سیاسی کشورها و علاقه‌های معین، کرسی افغانستان به مجاهدین افغانستان تفویض گردید. حقایق و انکشافات بعدی کاملاً مبرهن ساخت که چنین تصمیم عجولانه و غیرواقع‌بینانه نه تنها با موازین و اهداف الوالی کنفرانس اسلامی منافات کامل داشت، بلکه همچنان با واقعیت‌های عینی جامعه افغانی نیز در تباین آشکار قرار داشت و با روند عمومی پروسه جهانی که خواهان تقویت صلح و حل منازعات از طریق وسایل سیاسی و صلح‌آمیز می‌باشد در منافات قرار دارد.

ایران در طول هشت سال جنگ با عراق از جریان‌های افغانستان دور مانده بود، بنابراین پاکستان از چنین فرصت‌هایی استفاده خوبی کرد. این در حالی است که اتحاد شوروی از کشورهای حامی رژیم بعث عراق به‌شمار می‌رفت، بنابراین دولت جمهوری اسلامی ایران برای این که بیش از پیش حساسیت شوروی را برنینگیزد در طول هشت سال جنگ، روی مسائل افغانستان آنچنان تأکید نداشت



وحید مژده

تفویض کرسی افغانستان به مجاهدین و شناخت عجولانه حکومت به اصطلاح موقت توسط عده اندکی از کشورها که اکنون به هیچ وجه ندامت خویش را در این زمینه پنهان نمی‌کنند، نتوانست کوچکترین اثری را بر تأمین صلح و امنیت در افغانستان و مسلمانان مستضعف کشور ما وارد نماید. جمهوری افغانستان بر پایه احترام به احساسات دین مبین اسلام و با اعلام تحقق مشی ملی، گام‌های عملی را در جهت قطع جنگ و برادر کشی و ایجاد تفاهم برداشته است.

در ایسن نامه همچنین اشاره شده که ما از نیروهای شوروی خواهش کردیم از افغانستان خارج شوند و از جمهوری اسلامی خواسته تا ایران تلاش کند که کرسی افغانستان مجدداً به دولت دکتر نجیب‌الله داده شود.

■ خود نجیب‌الله برای گسترش روابط با ایران چه اقدامات دیگری انجام می‌داد؟

□ در آن مقطع، نه تنها مقامات اتحاد شوروی، بلکه خود نجیب‌الله نیز سفری به مشهد داشت. در این سفر با استاندار وقت خراسان آقای علی جنتی دیدار کرد. در این دیدار دکتر نجیب‌الله به استاندار خراسان گفت ما می‌خواهیم با شما و از طریق شما با گروه‌های شیعه ارتباط برقرار کنیم. آقای جنتی در اینجا ابراز نگرانی کرد که شما در سفرتان به ژنو با گروه‌های سنی و گروه‌های نزدیک به عربستان و پاکستان دیدار داشتید. دکتر نجیب‌الله در پاسخ گفت که ما با کسی دیداری نداشتیم و اینجا آمده‌ایم چرا که می‌خواهیم از طریق شما با گروه‌های نه‌گانه گفت‌وگو کرده و آغاز به همکاری کنیم تا از این طریق در افغانستان وضعیت بهتری به وجود آوریم.

در پایان، جمهوری اسلامی جانب گروهی را گرفت که به نظر آن خطر کمتری داشت. در اینجا مسئله آمریکا مطرح نبود، بلکه مسئله زبان مطرح بود که آنها از جمعیت اسلامی حمایت کردند و گروه‌هایی که با ایران ارتباط داشتند در کنار این جمعیت اسلامی و رودروی حزب اسلامی حکمتیار قرار گرفتند.

■ درباره نکاتی که در رابطه با سفر ژنرال اسلم بیگ به تهران و نگرانی ایران از عدم شفافیت پاکستانی‌ها پس از کودتای شهناز تنی اشاره کردید، این پرسش مطرح می‌شود که چرا اساساً جمهوری اسلامی ایران از اقدامات پاکستان در عرصه افغانستان نگران بود؟ آیا این مشکل تنها به پاکستان بازمی‌گشت یا در ورای سیاست این کشور، حضور عربستان و آمریکا نیز دیده می‌شد؟

□ جمهوری اسلامی ایران جدا از این که واهمه داشت در افغانستان رژیم طرفدار عربستان سعودی با اندیشه‌های وهابی شکل بگیرد، با پاکستان بر سر ترکیب رژیم آیند افغانستان در رقابت بود؛

به طوری که هر یک می‌خواستند رژیمی در افغانستان سرکار بیاید که بیشتر به سمت خودشان باشد. این رقابت موجب شد پس از کودتای شهنواز تنی، دولت ایران حمایت‌های پنهانی بیشتری را از دولت نجیب‌الله به عمل آورد، برای نمونه، روزی در تاریخ ۵ سرطان ۱۳۶۹ ساعت ۲ بعد از ظهر، کاردار سفارت افغانستان در تهران به وزارت امور خارجه فراخوانده می‌شود. خود او می‌نویسد من به دفتر آقای کرومی نوری، رئیس اداره دوازدهم سیاسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران احضار شدم و ایشان در صحبت‌هایشان به صراحت گفتند براساس اطلاعاتی که به ایشان رسیده قرار است کودتای دیگری به وسیله گلبدین حکمتیار در افغانستان صورت بگیرد، یعنی ایران در حقیقت می‌خواست جلوی حکمتیار را برای رسیدن به قدرت بگیرد و می‌خواست به دکتر نجیب‌الله خبر دهد که ما اطلاع داریم کودتای دیگری در حال شکل‌گیری است و باید جلوی این کار را بگیرند. کاردار سفارت افغانستان می‌گوید پس از اطلاع از این موضوع به مرکز (کابل) خبر دادم و آنها گفتند شما اطلاعات دقیق‌تری درباره کودتا کسب کنید. دوباره با آقای کرومی نوری تماس گرفتم و ایشان با خوشرویی در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۶۹ مرا پذیرفتند و در جواب به صراحت گفتند اطلاعات ایشان موثق است، ولی توضیحات بیشتری در اختیار ندارند و کاردار سفارت افغانستان این موضوع را به کابل اطلاع می‌دهد.

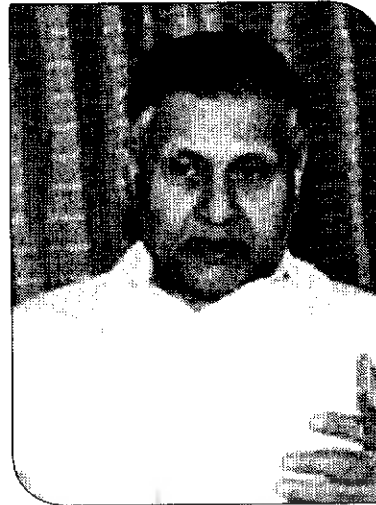
به این ترتیب معلوم می‌شود نگرانی ایران این بود که نفوذ طرفداران رژیم عربستان سعودی در حکومت آینده مجاهدین در کابل و پس از سرنگونی دکتر نجیب‌الله مشکلاتی را برای اهل تشیع در افغانستان به‌وجود می‌آورد و سبب درگیری‌هایی میان سنی و شیعه می‌شود، از این‌رو ایران روی این مسئله فوق‌العاده حساس بود.

از سویی در داخل پاکستان هم گروه‌های مختلفی بودند که می‌توانستند در افغانستان مشکل ایجاد کنند، از این‌رو دغدغه خاطر جمهوری اسلامی ایران در مورد اقلیت اهل تشیع در افغانستان بود که سبب برخی تحركات و نزدیکی رژیم نجیب‌الله در کابل به جمهوری اسلامی شد.

آیا در آن زمان، گسترش وهابیت هدف عمده عربستان را در افغانستان تشکیل می‌داد؟

بله هر حال، این نگرانی ایران بود. به‌طور کلی گروه‌هایی که عربستان سعودی از آنها حمایت می‌کرد چندین گروه سنی بودند و یک گروه خاص مدنظر سعودی نبود. با این حال جمهوری اسلامی بسیار از این بابت نگرانی داشت؛ در حالی که در افغانستان یک عامل مهم که همان مذهب حنفی بود چنین چیزی را که وهابیت می‌خواست نمی‌پذیرفت.

در این مقطع با توجه به همگرایی منافع پاکستان با عربستان و امریکا آیا استراتژی پاکستانی‌ها در نهایت به گونه‌ای بود که اجازه دهد زمینه برای حضور کامل



زینال اسلم بیگ

پاکستان فکر می‌کرد چون نزدیکترین راه آسیای میانه به اقیانوس هند است، پس می‌تواند خودش هم به صورت یک پل عمل کرده و استفاده ترانزیتی مهمی بکند، اما جنگ‌های داخلی در افغانستان ادامه یافت و ادامه این جنگ‌ها هدف پاکستان، عربستان و امریکا را برای راهیابی به آسیای میانه از طریق اقیانوس هند دور از دسترس نمود. تلاش‌هایی که برای ایجاد صلح در افغانستان از سوی پاکستان صورت گرفت به جایی نرسید، بنابراین تنها راه حل این بود که گروه جدیدی به میدان بیاید که هدف آن صلح و امنیت در افغانستان و تأمین امنیت مردم و ترویج شریعت در افغانستان باشد؛ مسائلی که مردم به خاطر آن جهاد کرده بودند. در این راستا بود که طالبان ظهور کرد

عربستان سعودی و امریکا در عرصه افغانستان فراهم شود؟
بله هیچ وجه چنین چیزی نبود. پاکستانی‌ها هم از حضور امریکایی‌ها و هم از حضور سعودی‌ها در افغانستان به هیچ وجه راضی نبودند و نمی‌خواستند چنین چیزی در افغانستان صورت بگیرد، چرا که پاکستان در افغانستان منافع خاص خود را دنبال می‌کرد و نمی‌خواست دیگران در این منافع شریک باشند. نگرانی ایران از جهت نفوذ امریکا و عربستان سعودی در افغانستان به‌جا نبود، اما به هر حال این مسئله‌ای بود که نجیب‌الله تلاش می‌کرد آن را به ایران بزرگ جلوه دهد. چنانچه سفارت رژیم نجیب‌الله در تهران از نزدیک نگرانی‌های ایران را مدنظر داشت و در گزارشی که به تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۶۸ به کابل فرستاد گفت از نگرانی‌های ایران باید بهره‌برداری درست کنیم و اشاره به موضع‌گیری رهبر جمهوری اسلامی ایران در برابر مسئله ترویج وهابیت و نگرانی ایشان داشته است. البته آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران به تاریخ ۱۵ دی ۱۳۶۸ در دیدار با روحانیون و ائمه جماعات و استادان حوزه‌های علمیه سیستان و بلوچستان و خراسان بر لزوم افشای وهابیت به‌عنوان عامل استکبار و کفر جهانی و اختلاف میان مسلمانان تأکید کرد.

در مقاطع بعدی که مسئله ظهور طالبان پیش می‌آید شاهد همگرایی دوباره میان پاکستان، عربستان و امریکا در ظهور و تثبیت طالبان هستیم. دلیل تکرار این صفت‌بندی استراتژیک در صحنه افغانستان مشابه آنچه که در دوره جهاد علیه شوروی و حمایت بیشتر از برخی گروه‌های مجاهد وجود داشت چیست؟

وضعیت افغانستان بعدها به سویی رفت که داخل افغانستان، گروه‌هایی با حمایت از یک‌سو یا دوسو وارد جنگ شدند. امروز همه به این موضوع اعتراف می‌کنند که در آن زمان ایران هم در درگیری‌های پس از سقوط نجیب‌الله نقش داشت. یکی از عوامل نقش ایران در این مقطع (پس از سقوط نجیب‌الله) این بود که به نظر می‌رسید امریکایی‌ها پس از تحولات افغانستان و سقوط شوروی، از افغانستان به‌عنوان مسیر رسیدن به آسیای میانه استفاده می‌کردند.

جمهوری اسلامی از این نگران بود که اگر چنین امکانی فراهم شود افغانستان به پل ارتباط میان آسیای جنوبی و آسیای میانه تبدیل شده و نقش ایران در این زمینه تضعیف می‌شود. ایران می‌خواست مسیر لوله‌گذاری نفت و گازی که از آسیای میانه به سوی هند می‌رفت از طریق ایران باشد، در نتیجه تلاش برای کنترل بر مسیرهای انرژی، یکی از علل کمک ایران به برخی از گروه‌ها در دوران جنگ بود.

از سوی دیگر، در رابطه با سیاست پاکستان، وقتی اتحاد شوروی دچار فروپاشی شد و در افغانستان هم نظام کمونیستی از بین رفت، آرزوی پاکستان این بود

که در افغانستان امنیت برقرار شود تا رابطه میان آسیای جنوبی و آسیای میانه از طریق افغانستان تأمین شود. پاکستان فکری می کرد چون نزدیکترین راه آسیای میانه به اقیانوس هند است، پس می توانست خودش هم به صورت پک پل عمل کرده و استفاده ترانزیتی مهمی بکند، اما جنگ‌های داخلی در افغانستان ادامه یافت و ادامه این جنگ‌ها هدف پاکستان، عربستان و امریکا را برای راهیابی به آسیای میانه از طریق اقیانوس هند دور از دسترس نمود. تلاش‌هایی که برای ایجاد صلح در افغانستان از سوی پاکستان صورت گرفت به جایی نرسید، بنابراین تنها راه حل این بود که گروه جدیدی به میدان بیاید که هدف آن صلح و امنیت در افغانستان و تأمین امنیت مردم و ترویج شریعت در افغانستان باشد؛ مسائلی که مردم به خاطر آن جهاد کرده بودند. در این راستا بود که طالبان ظهور کرد.

روابط گروه و نوظهور طالبان با سایر رهبران و گروه‌های مجاهدین که بعضاً به ایران یا پاکستان نزدیک بودند چگونه بود؟

پیشتر، رهبرانی از طالبان به کابل آمدند و با رهبران مجاهدین دیدار کردند و از آنها خواستند به درگیری میان خود پایان داده و با هم صلح کنند، اما این خواست طالبان با بی‌اعتنایی رهبران مجاهدین روبه‌رو شد. از اینجا به بعد، طالبان به عنوان یک نیرو تلاش کردند تا به میدان بیایند. طبعاً برای اینکار از مدارس آن‌سوی سرحد سرپاز گیری کردند و از افرادی که پیش از این در جنگ‌های داخلی بودند دوری جستند و گفتند آنها چون روی برادر خود سلاح کشیدند هرگز از آنها استفاده نمی‌کنیم. پس کسانی که در طول جنگ‌های داخلی کناره گرفته بودند به طالبان پیوستند، در نتیجه حرکت طالبان در سال ۱۹۹۵ آغاز شد و با حمله در مرز پاکستان فرمانداری اسپین بولدک را فتح کرده و به سوی قندهار حرکت کردند. در مسیر راه اسپین بولدک تا قندهار نیروها با فرار کردند یا تسلیم طالبان شدند و به آنان پیوستند. به این ترتیب قدرت طالبان بیشتر شد. آنها در نزدیکی‌های قندهار چند روزی متوقف شدند و سپس هیتی از سوی طالبان به قندهار رفت تا با کسانی که در آنجا به عنوان موالی و فرمانده نظامی مستقر بودند، صحبت کند. در این زمان گل آقا شیرزی، والی قندهار بود و نقیب‌الله، فرمانده قدرتمند جمعیت اسلامی، فرمانده نظامی ولایت قندهار بود. طالبان با والی قندهار (شیرزی) صحبت کردند، ولی او حاضر نشد قندهار را به آنها تسلیم کند و در برابر خواست آنها گفت شما با ما همکاری کنید تا امنیت در قندهار حاکم شود. پس طالبان به خواست خود نرسیدند. نماینده‌ای از سوی نقیب‌الله آمد و از طالبان خواست که به پادگان نظامی بیایند. در آنجا نقیب‌الله به طالبان گفت من بدون قید و شرط حاضرم پادگان و

پیشتر، رهبرانی از طالبان به کابل آمدند و با رهبران مجاهدین دیدار کردند و از آنها خواستند به درگیری میان خود پایان داده و با هم صلح کنند، اما این خواست طالبان با بی‌اعتنایی رهبران مجاهدین روبه‌رو شد. از اینجا به بعد، طالبان به عنوان یک نیرو تلاش کردند تا به میدان بیایند. طبعاً برای اینکار از مدارس آن‌سوی سرحد سرپاز گیری کردند و از افرادی که پیش از این در جنگ‌های داخلی بودند دوری جستند و گفتند آنها چون روی برادر خود سلاح کشیدند هرگز از آنها استفاده نمی‌کنیم. پس کسانی که در طول جنگ‌های داخلی کناره گرفته بودند به طالبان پیوستند، در نتیجه حرکت طالبان در سال ۱۹۹۵ آغاز شد



دکتر نقیب‌الله

تمامی وسایل نظامی را در اختیار شما قرار دهم. بدون شک این کار بدون مشورت با رهبری، رئیس جمهور وقت افغانستان نبود، چرا که در این زمان رهبری فکری می کرد راه دیگری وجود ندارد جز

این که قدرت جدیدی بیاید و مخالفان خود را از اطراف کابل دور کند. حکمتیار، رقیب رهبری در جنوب و شرق کابل و مزاری در غرب مستقر بود. در شمال افغانستان هم نیروهای عبدالرشید دوستم قرار داشتند. به این ترتیب دیگر رهبری امکان نداشت بتواند حکومتی مستقل در افغانستان داشته باشد. پس بهترین راه این بود که آنها هم با طالبان همگام شوند، در نتیجه طالبان قندهار را گرفتند. در قندهار با مقاومت نیروهای حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار روبه‌رو شدند.

حکمتیار با طالبان جنگید و شکست خورد. بعدها در مسیر راه قندهار تا کابل تنها نیروهای حزب اسلامی در برابر طالبان مقاومت کردند، زیرا به نظر می‌رسید آقای حکمتیار نمی‌خواست نیروی پشتون جدید به میدان بیاید. نیرویی که با او سر سازگاری نداشت. تا به این ترتیب پشتون‌ها را نمایندگی کند.

یعنی در اینجا پاکستان قیصری اساسی در سیاست خود نسبت به جریان‌های داخل افغانستان به وجود می‌آورد و حمایتش که به طور سستی از آقای حکمتیار صورت می‌گرفت، به سمت طالبان سوق می‌یابد.

بله، چون آقای حکمتیار نتوانست آنچه را که می‌خواست در افغانستان پیاده کند. سلاح همچنان در دست مردم بود و جنگ ادامه داشت. پاکستان می‌خواست جنگ در افغانستان به پایان برسد و وحشت داشت که در اثر ناامنی، افغانستان تجزیه شود. نیروی پشتون که در کنار آقای حکمتیار بودند هم تقسیم شدند. گروه‌های دیگری هم مانند حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولا محمدنبی محمدی بودند که بیشتر از پشتون‌های جنوب افغانستان بودند. نیروی دیگر از پشتون‌ها به نام حزب اسلامی به رهبری مولا خالص بود. در شرق افغانستان شورای مشرقی یا شورای ننگرهار به رهبری حاج عبدالقدیر بود. به طور کل پشتون‌ها تقسیم شده بودند.

چدا از سیاست پاکستان و زمینه‌های داخلی در افغانستان که به شکل گیری طالبان انجامید، استراتژی و اهداف عربستان در حمایت از طالبان و به رسمیت شناختن حکومت آنها چه بود؟

عربستان بیشتر تمایل به برقراری صلح در افغانستان داشت. جنگ طولانی و ناامنی‌ها در افغانستان از یک سو نشان می‌داد گروه‌هایی که در طول دوران جهاد از آنها حمایت کرده بودند، به جان هم افتاده‌اند و از ساختن یک نظام اسلامی در افغانستان بازماندند. نکته دیگر این بود که رقابت میان بازیگران اصلی در افغانستان هم باید بررسی شود. حزب وحدت اسلامی به رهبری آقای مزاری بخشی از کابل را کنترل می‌کرد. جنگ‌های جدیدی که در افغانستان به راه افتاد بیشتر شکل جنگ‌های قومی و مذهبی به خود گرفت. شاید این مسئله هم برای عربستان سعودی مهم بود، اما به هر حال کسانی که عربستان سعودی از آنها حمایت کرد،

به هیچ وجه حامی وهابیت نبودند. این نشان می‌دهد هدف عربستان سعودی بیشتر سیاسی بود تا مذهبی. اگر این دو گروه را با هم و آقای سیاف را با طالبان مقایسه کنیم، سیاف در طول دوران جهاد بیشترین کمک‌ها را از سلفی‌ها، عربستان سعودی و وهابی‌ها دریافت کرده بود. در این مرحله او حذف می‌شود و به جای او طالبان مورد حمایت قرار می‌گیرد. هدف در افغانستان این بود که عربستان سعودی می‌خواست با ایران مقابله کند، چرا که حزب وحدت اسلامی از ایران الهام می‌گرفت.

■ به‌طور دقیق‌تر، مقابله عربستان با ایران در جبهه افغانستان چگونه تعریف می‌شد؟

حزب وحدت اسلامی بخشی از کابل را کنترل می‌کرد و این‌طور به نظر می‌رسید که بخش‌هایی از مرکز افغانستان را هم گروه‌های شیعه در اختیار دارند و جنگ آنها بیشتر به خاطر این بود که بیشترین تعداد کرسی‌های وزارت را می‌خواستند، از این‌رو جمهوری اسلامی پشت این جریان بود و کمک‌های نظامی ایران داخل افغانستان از هیچ کس پوشیده نبود.

این مسئله هم عربستان سعودی را نگران می‌کرد. از سوی دیگر، عربستان در عرصه کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی سابق نیز فعال بود. در این هنگام، روسیه درگیر مشکلات خودش بود، اما در آسیای میانه فضای جدیدی به وجود آمده بود. بیشتر ۱۵ جمهوری استقلال یافته اسلامی بودند. در آنجا هم تب و تاب و تابی در رابطه با بازگشت به خویشتن و دوران گذشته و اسلام وجود داشت؛ پس مبلغان مذهبی از کشورهای مختلف به آنجا می‌رفتند. در آسیای میانه بیشتر مذاهب صوفیانه تبلیغ شده بود و مردم به تصوف تمایل داشتند و عربستان سعودی با این موضوع مخالف بود. با وجود آن که بیشتر اینها قبلاً سنی‌مذهب بودند، اما عربستان سعودی خواستار این بود که در دوره طولانی ۷۰ ساله‌ای که این مردم از تبلیغات مذهبی دور بودند، مبلغان آنها بیایند و به تبلیغ بپردازند. اما هدف اصلی اقتصادی بود و خواستار باز شدن راه به‌سوی آسیای میانه بودند و افغانستان باید کارهایی انجام می‌داد.

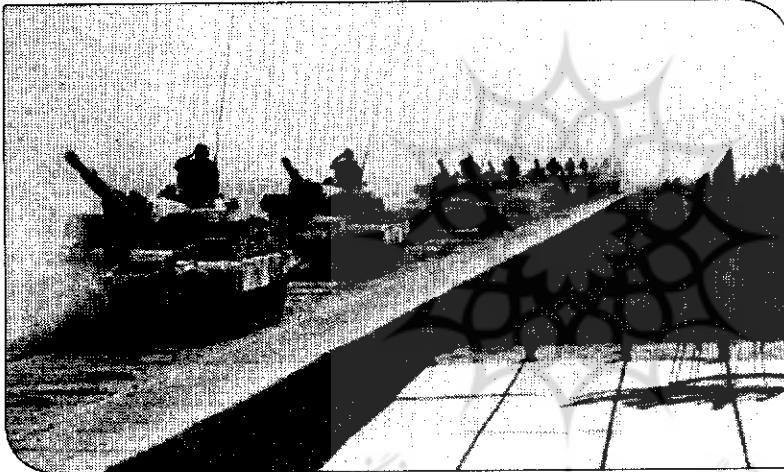
■ چرا به نظر شما هدف اصلی اقتصادی بود؟

عربستان سعودی در راستای اهداف اقتصادی خود می‌خواست کشورهای آسیای میانه به‌عنوان تولیدکننده‌های انرژی فسیلی در این منطقه ظهور کنند، پس کمپانی‌های نفت و گاز هم در آنجا فعال شدند، برای نمونه ترکمنستان از جمله کشورهای به‌شمار می‌آمد که منابع عمده گاز در آنجا وجود داشت، البته بیشتر کمپانی آرژانتینی بریداس کارهایی را در ترکمنستان انجام داده بود. منطقه وسیعی از گاز در آنجا وجود داشت که ترکمنستان برنامه‌های حفاری خود را در آنجا انجام می‌داد و کمپانی

بریداس اجازه نداد در آنجا به جست‌وجو بپردازند. این جست‌وجو اتفاقاً به نتیجه رسید. کارلوس بالبرونی، رئیس کمپانی بریداس به ترکمنستان رفت. ترکمن‌ها که تازه به استقلال رسیده بودند در دولت‌داری آن‌چنان تجربه نداشتند و کمپانی بریداس به سرعت توانست با دادن رشوه به مقامات ترکمن و بردن آنها به دوی و عیاشی در هتل‌های پنج‌ستاره دنیا، آنها را وادار به امضای قراردادها کند. دولت ترکمنستان خیلی زود فهمید فریب خورده است، پس به دستور آقای ترکمن‌باشی، نماینده‌های کمپانی بریداس از ترکمنستان اخراج شدند. سپس بحث سر این بود که بریداس در ترکمنستان کار کند یا یونیکال. یونیکال هم کارهایی را آغاز کرد و بررسی‌هایی را انجام داد. البته طالبان هنوز به کابل نرسیده بودند و جنگ‌های طولانی با اسماعیل‌خان در غرب افغانستان داشتند. طالبان با گرفتن هرات با اطمینان بیشتری به‌سوی کابل

آمدند. آنها در مناطق با مقاومت حزب اسلامی روبه‌رو شدند. حکمتیار که در جنوب کابل مستقر بود از مواضع خود دفاع می‌کرد تا زمانی که طالبان رسیدند و حکمتیار مجبور به ترک جنوب کابل شد. آقای مزاری که در غررب کابل بود به دعوت حکمتیار پاسخ منفی داد و خارج شد. طالبان غرب کابل را هم گرفت، اما توسط نیروهای احمدشاه مسعود به عقب رانده شد، اما در جنگ‌های بعدی دوباره آمدند و کابل را گرفتند. به این ترتیب افغانستان وارد مرحله‌ای جدید شد.

■ در رابطه با سیاست عربستان در آسیای میانه اشاره کردید که عربستان تلاش داشت نگاه ویژه خود از اسلام و سلفی‌گری را در این کشورها ترویج کند. آیا این تلاش‌ها تنها از جانب دولت عربستان صورت می‌گرفت یا این که نهادهای مذهبی خارج از حکومت آل سعود در عربستان نیز در جهت ترویج افکار سلفی نقش داشتند؟



البته در عربستان سعودی دو جناح وجود دارد؛ یک جناح به‌نام خانواده آل سعود حکومت و سیاست می‌کند و امور نظامی و سیاسی را به‌دست دارد. جناح دیگر خانواده آل‌شیخ هستند که امور مذهبی و مسند قضاوت را به‌دست دارند. از گذشته در عربستان سعودی این تقسیم قدرت بوده است، اما در مواردی هر دوی اینها با هم هماهنگ عمل می‌کنند و این بیشتر به نفع مسائل سیاسی است، و گرنه در موارد متعددی نظامی‌ها و سیاسی‌ها مانع کارهای افراد بانقوذ مذهبی می‌شوند.

در رابطه با آسیای میانه هم اینچنین بود، اما مردم آسیای میانه و علمای این منطقه در بازگشت اسلام به این منطقه تأکید داشتند که باید وحدت مذهبی را حفظ کرد. مسافاتی‌ها حنفی‌مذهب هستیم و بازگشت مذهبی باید به‌سوی ریشه‌های اصلی باشد. حتی کسانی مانند تاش که از جمله رهبرانی بود که با عربستان سعودی نزدیک بوده و بخش تحقیقاتی در

جنگ‌های شدیدی که در افغانستان به‌راه افتاد بیشتر شکل جنگ‌های قومی و مذهبی به‌خود گرفت. شاید این مسئله هم برای عربستان سعودی مهم بود، اما به هر حال کسانی که عربستان سعودی از آنها حمایت کرد، به‌هیچ‌وجه حامی وهابیت نبودند. این نشان می‌دهد هدف عربستان سعودی بیشتر سیاسی بود تا مذهبی

مسائل اسلامی داشتند و یکی از دوستان نزدیک من به نام محمد صبور بخاری - که از بخارا بود - در رأس این مرکز تحقیقاتی قرار داشت. او حنفی مذهب بود و می گفت هدف تاش این است که وحدت مذهبی در آسیای میانه خدشه دار نشود و به خاطر اختلاف های مذهبی به جان هم نیفتیم. باید تلاش کنیم آسیای میانه وحدت مذهبی خود را حفظ کند و از ورود مذاهب و افکار وارداتی جلوگیری کنیم، یعنی با وجود این که از عربستان سعودی کمک دریافت می کردند چنین باورهایی هم داشتند. اینها طرفدار این بودند که مذهب حنفی هم به شکل پاک و اولیه خود در اختیار مردم باشد، نه این که مسائل دیگری به آن اضافه شود. از این رو تحولات صورت گرفته در آسیای میانه خواست کشورهای دیگر و مردم آن منطقه بود. آنها تحمیل از سوی خارجی را نمی پذیرفتند.

■ در مورد افغانستان هم گفته می شد گروه های حنفی غیرسلفی وجود داشتند که به عربستان نزدیک بودند، اما با گروه های سلفی دچار برخی اختلاف نظر ها بودند.

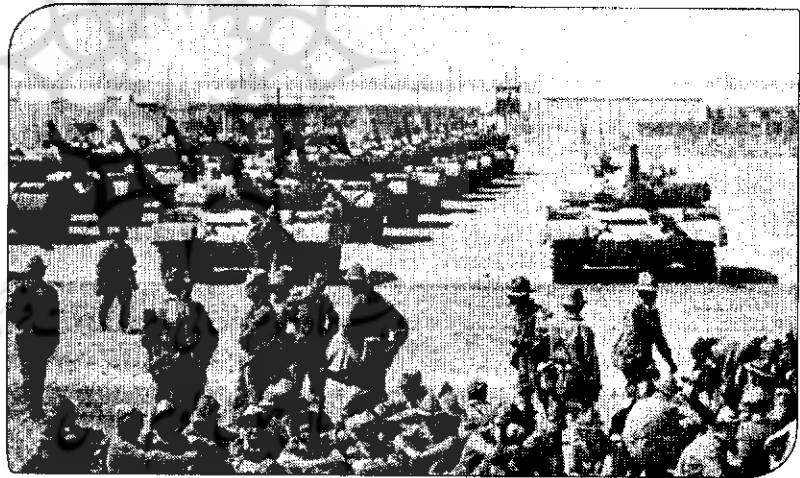
آیله، اما وقتی ما سلفی می گویم به این معناست که بازگشت به دوران سلف صالح است که اصحاب پیامبرند و اسلام را آن طور که آنها می فهمیدند باید

از مولانا فضل الرحمان در زمانی که طالبان در افغانستان حاکم بود پرسیده شد که اگر شما در پاکستان حاکم شوید، همان حکومتی را می سازید که طالبان در افغانستان ساختند؟ ایشان گفت کاری که طالبان در افغانستان کردند نشانه های یک جامعه قبایلی است و ارتباطی با مسائل دینی ندارد. ما اگر در پاکستان به قدرت برسیم چنین کاری نخواهیم کرد. پس روشن می شود که از آن زمان هم کارهای طالبان حتی مورد پذیرش برخی از پشتیبانان آنها نبود

یکسری از مسائل در ذهن مردم باقی مانده و جزئی از مذهب نبوده و شکل مذهب به خود گرفته و امروز مردم آن را نمی پذیرند، برای نمونه امروز در شهر کابل گروه هایی داریم که می گویند باید به سوی اسلام ناب محمدی برویم و این مسئله ما را از اختلاف های مذهبی دور نگه می دارد. تعداد این جوانان و گروه ها روز به روز بیشتر می شود. بزرگترین مسئله ای که وهابی ها و سلفی ها همواره مطرح می کنند زیارت قبور است. آنها می گویند هر کس به زیارت قبور می رود، اگر به شکلی که سنت پیامبر است قبور را زیارت نکند، مشرک و از اسلام خارج است. در نتیجه نصب بیرق بر سر قبرها، بوسیدن بیرق قبرها، طواف کردن دور قبرها و سفر کردن برای زیارت یک قبر را بنا به حدیث پیامبر از کارهای شرک آمیز می دانند. آنها می گویند تنها به سوی دو مسجد بار سفر بسته می شود و آن مسجد الحرام و مسجد الاقصی است. در طول دوران جهاد تأثیراتی روی افکار و اندیشه ها وارد آمد و مسائلی وجود دارد که مربوط به سلفی هانست، بلکه بازگشت به سوی ریشه های اصلی مذهب حنفی است.

■ گفته می شود میان آنچه طالبان به عنوان مذهب و برداشت سیاسی - اجتماعی از آن دارند و آنچه در عربستان رایج است یک وجه یکسان دیده می شود؛ ولی تمایزاتی هم وجود دارد که کمتر به آن توجه شده است.

□ هیچ فرقی میان این مذاهب در اصل نیست، اما در فروع و برای نمونه شکل خواندن نماز این اختلاف ها وجود دارد. در مذهب حنفی اگر کسی با دست باز یا بسته نماز بخواند نمازش درست است. (این از فروع است) اهل سنت که با دست بسته نماز می خوانند بر اساس حدیثی است که از حضرت علی (ع) روایت شده و گفته اند پیامبر (ص) دست خود را می بستند. البته در میان اهل سنت هم کسانی هستند که با دست باز نماز می خوانند. رفع یدین کردن که بعد از الله اکبر نماز است، در مذهب شافعی و حنبلی است، اما مسئله بر سر این است که در افغانستان چون مذهب رفع یدین نیست اینها می گویند وهابی هستند. از این رو در افغانستان تنها یک نوع مذهب بوده و مردم تماسی با مذاهب دیگر نداشتند، اما دوران جهاد این فرصت را امکان پذیر ساخت که با دیگر مردم تماس هایی حاصل شود. تمام حساسیت هایی که در گذشته وجود داشت، دیگر از بین رفته است و مردم متوجه شدند در چهار مذهب دیگر اهل سنت هم می تواند رفع یدین باشد. پس در حالت جنگ دیگر فرصت این بحث ها نبود و به این فروع پرداخته نشد.



پراکندگی نجات دهد و اگر این گونه نباشد، دچار جنگ داخلی خواهیم شد.

■ در افغانستان چگونه؟

□ در افغانستان هم بیشتر مردم حنفی مذهب هستند. در طول ۱۴ سال کمک هایی که کشورهای دیگر از جمله عربستان سعودی کردند، در افغانستان تغییری به وجود نیامد و آنها حنفی باقی ماندند. اگر ما شاهد برخی تغییرات هستیم و بر اساس تحقیقی که در خود مذهب حنفی صورت گرفته، شباهت هایی میان سلفی ها و حنفی ها می بینیم و این گونه نیست که آنها از عربستان سعودی الهام گرفته باشند. بیشتر به این جهت است که از گذشته

■ در برخورد های اجتماعی و سیاسی چطور، برای نمونه در رابطه با تساهل و تسامح نسبت به دیگر مذاهب دین اسلام و یا دیگر ادیان و یا بحث آزادی های مدنی در چارچوب تفکر اسلامی؟

□ در مسائلی که بیشتر به موضوعات اجتماعی برمیگشت طبعاً اختلافی وجود داشت، برای نمونه زمانی که طالبان در افغانستان حاکم بودند و به زنان حق کار و تحصیل نمی دادند، زنان عرب ساکن اینجا مدرسه داشتند و درس می خواندند، یعنی کاملاً ایسن فعالیت ها را ممنوع نکرده بودند و یا به کامپیوتر دسترسی داشتند. از مولانا فضل الرحمان در زمانی که طالبان در افغانستان حاکم بود پرسیده شد که اگر شما در پاکستان حاکم شوید، همان حکومتی را می سازید که طالبان در افغانستان ساختند؟ ایشان گفت کاری که طالبان در افغانستان کردند نشانه های یک جامعه قبایلی است و ارتباطی با مسائل دینی ندارد. ما اگر در پاکستان به قدرت برسیم چنین کاری نخواهیم کرد. پس روشن می شود که از آن زمان هم کارهای طالبان حتی مورد پذیرش برخی از پشتیبانان آنها نبود.

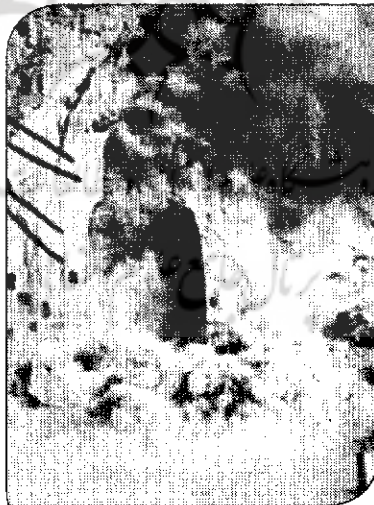
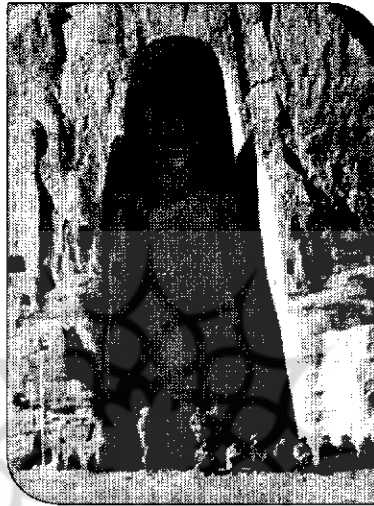
■ در رابطه با تساهل نسبت به دیگر ادیان چطور؟ من وقتی با آقای ملاضعیف معاون ملامعمر، صحبت می کردم ایشان به صراحت گفتند به وحدت میان مذاهب قائل هستیم اما باید با یهود و نصارا جنگید.

□ در مسئله جنگ با یهود و نصارا، اسلام به صراحت حکم دارد و می گوید با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، به این شرط که در مواقع جنگ شما متجاوز نباشید. این حکم صریح قرآن است و کسی نمی تواند تغییر دهد. همان طور که می دانیم از نظر شرعی حلال محمد (ص) تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است. این گونه نمی شود که کسی بنا به شرایط حلال او را حرام یا برعکس کند، در این صورت او از دایره اسلام خارج است. بنابراین جنگیدن تنها به خاطر مذهب به هیچ وجه در اسلام روا نیست. اگر این گونه بود باید پیامبر (ص) وقتی به مدینه منوره آمد شروع به جنگ با یهود ساکن آنجا یا مشرکان می کرد، اما چنین نکرد. قانون اساسی که در مدینه ساخته شد تصویر روشنی است که نشان می دهد در یک جامعه مدنی حقوق همه باید مشخص باشد.

■ پس دیدگاه طالبان مبنی بر جنگ با یهود و نصارا از کجا آمده است؟

□ آنها می گفتند یهود و نصارا به مسلمان ها حمله کردند و ما در جنگ تدافعی، مجبور به جنگ با آنها هستیم. شهید عبدالله عزام در کتاب خود می گوید دفاع از سرزمین های اسلامی از اهم واجبات است. با توجه به این مسئله و این که آنها دنیای اسلام را تحت تعرض صلیبی ها می دیدند این فتوا را دادند که باید بر ضد آنها جنگید، چون آنها را کافر محارب

می دانستند. جنگ با کافر محارب رواست. جنگ با کافری که با شما همیمان است و به کشور اسلامی آمده اصلاً جایز نیست و او را نباید کشت. ما مردمی با مذاهب مختلف مانند یهودی ها را داشتیم، تا همین چند سال پیش که یکی از آخرین یهودی هایی که در افغانستان بودند، در گذشت و یکی از آنها هم به اسرائیل رفت. طالبان هم با آنها کاری نداشت و کنیسه آنها در کابل بود. آنها ریش خود را می تراشیدند. بار اول طالبان فکر کرده بودند او مسلمان است، اما وقتی



فهمیدند یهودی است یا او کاری نداشتند.

تنها به هندوها گفته بودند که چون برخی از طالبان نمی دانند مذاهب دیگر چگونه است، وقتی از خانه خود بیرون می روید، علامت مشخصی در پیشانی خود بگذارید تا با شما کاری نداشته باشند و آنها رنگ روی پیشانی خود می مالیدند. حتی در زمان طالبان، عبادتخانه سیک ها در جلال آباد و کابل بود.

■ پس تخریب مجسمه های بودا در چه راستایی بود؟

□ چون مجسمه های بودا در بامیان دیگر پرستش نمی شد و از میراث تاریخی کشور افغانستان بود نباید خراب می شد، اما طالبان این اشتباه را کردند. آنها فکر می کردند این مجسمه چون دیگر برای پرستش نیست، ارزشی ندارد. آنها معتقد بودند دین اسلام، دین برتر است و آثاری از بت پرستی نباید در کشور باشد. افرادی افراطی معتقد بودند که حتی در افغانستان باید قیودی وضع شود که افغانستان به عنوان دارالاسلام شناخته شود و هیچ غیرمسلمانی اجازه داخل شدن نداشته باشد. من فکر می کنم خراب کردن مجسمه های بودا به این دلیل بود که آنها می خواستند به جامعه جهانی نشان دهند که وقتی آنها حرف هایشان را نمی پذیرند و با طالبان دشمنی دارند، طالبان هم حرف های آنها را نمی پذیرند.

■ بعضی موارد قتل عام شیعیان توسط طالبان که از جمله در مزار شریف رخ داد، نشان دهنده گرایش ضد شیعی در میان آنها نبوده است؟

□ نباید جنگ سنی و شیعه را در این مورد به کار گیریم. حدود ۲۰ هزار طالب در دشت لیلی به دست افراد ژنرال دوستم و آقای محقق کشته شدند، اما کسی نمی گوید این کشتار قومی و مذهبی بود، بلکه می گویند طالبان بودند. مردم هر منطقه در افغانستان در جایی هستند و مانند کشورهای دیگر مردم با هم در یک جا نیستند که شیعه در کنار سنی یا سنی در کنار دروزی باشد. وقتی شما به شهر کابل می نگرید، وقتی سخن از غرب کابل است به شیعیان اشاره می کنید یا وقتی از جنوب کابل نام می بریم منظور پشتون ها هستند، یعنی مناطق تقسیم شده و وقتی جنگی صورت می گیرد طبیعی است که مردم آنجا بیشتر کشته می شوند. چنانچه وقتی در مورد کابل با اهل تشیع صحبت کنید از کربلای افسار می گویند که احمدشاه مسعود حمله کرده بود و خانه های شیعیان را ویران کرد. این جنگ ها منطقه ای بود و ارتباطی به مسائل مذهبی نداشت. به باور من آنچه صورت گرفت جنگ مذهبی نبود. من به واقع می خواستم بدانم طالبان در مورد اهل تشیع چه نظری داشتند و اگر واقعا قصد کشتن شیعیان را داشتند باید بار اول که به مزار شریف رفتند آنها را می کشتند، ولی بار اول شیعیان آنها را از مزار شریف رانند. در همان زمان که من به مزار شریف رفتم و با مردم و همچنین با یکی از مسئولان مزار شریف صحبت کردم او گفت بار اول که ما از مزار رانده شدیم احساس می شد این رانده شدن نوعی حرکت قومی از سوی ازبک ها و هزاره ها بوده است، اما این جنگ، جنگی سیاسی بود تا مذهبی و قومی. در طالبان هم بیشتر پشتون و سپس ازبک ها و پس از آن تاجیک ها بودند.

■ آیا در داخل جریان طالبان نوعی تعصب مذهبی

آمیخته با قومیت یا پشتونیم وجود ندارد؟ من با برخی افراد در کابل درباره برخورد طالبان با شیعیان صحبت می‌کردم و آنها می‌گفتند در طالبان تعصب قومی وجود دارد و این تعصب نسبت به شیعیان بیشتر است. از جمله به سخنان یکی از فرماندهان طالبان اشاره می‌کردند که پس از سقوط مزارشریف سخنرانی کرده و گفته بود که تاجیک‌ها و ازبک‌ها باید از این سرزمین رفته و هزاره‌ها باید به گور بروند. آنها می‌گفتند دلیل بیان چنین سخنی آن است که هزاره‌ها شیعه هستند.

این سخنان بیشتر تبلیغات است. در تحلیل و ارزیابی باید بی‌طرفانه عمل کرد. عقل نمی‌پذیرد که کسی شهری را بگیرد و چنین حرفی بزند، کما این که در میان خود طالبان گروه بزرگی از تاجیک‌ها و

طالبان کشته شدند. اگر نگاه قومی بود آنها دکتر نجیب‌الله را نمی‌کشتند، چون او یک پشتون بود.

این دیدگاه وجود دارد که چون جمعیت وسیعی از پشتون‌ها در پاکستان زندگی می‌کنند، حکومت پاکستان سعی دارد نوعی توازن در وضعیت پشتون‌ها در افغانستان و پاکستان به‌وجود آورد. به نظر می‌رسد این توازن از منظر دولت‌های مختلف در اسلام‌آباد از راه به قدرت رسیدن یک پشتون در افغانستان محقق می‌شود، چنان که این سیاست در حمایت از حکمتیار و بعدها طالبان نمود داشت.

باید گفت اگر واقعاً پاکستان به دنبال حاکم کردن پشتون‌ها بود، در افغانستان چندین گروه پشتون را به‌وجود نمی‌آورد. در این کشور یک گروه تاجیک

به رهبری ربانی بود، اما چندین گروه پشتون وجود داشت مانند حکمتیار، مولا خالص، مولا محمدنبی محمدی، مولا نصرالله منصور و اتحاد اسلامی به رهبری سیاف.

اگر به واقع پاکستان به دنبال حاکم کردن پشتون‌ها در افغانستان بود چرا وقتی نجیب‌الله سقوط کرد، از ربانی حمایت کرد؟ ربانی در پاکستان به ریاست جمهوری انتخاب شد نه در افغانستان. همه رهبران در پاکستان جمع شدند، حکمتیار مخالفت کرد، اما با حمایت پاکستان حکومت جدید به رهبری سبقت‌الله مجددی و سپس ربانی شکل گرفت و حکمتیار نفر دوم بود. خود پشتون‌ها هم نسبت به این که حکمتیار در رأس کار باشد یا نه، متفق نبودند.

در حالی که استاد ربانی، تنها رهبر بود و آن زمان دیگر تاجیک و ازبکی در برابر استاد ربانی وجود نداشت. ژنرال دوستم تنها در برابر حکومت نجیب‌الله قدرت داشت، نه در برابر مجاهدین؛ پس تحلیل‌هایی که در مورد پشتون‌ها می‌شود و این که پاکستان در صدد بود تا پشتون‌ها را به قدرت برساند، درست نیست اگر چنین بود پاکستان می‌توانست به هیچ گروهی در افغانستان اجازه حکومت ندهد و بگوید هر کس در پاکستان می‌خواهد بیاید باید تحت رهبری حکمتیار باشد. بعدها این سیاست تغییر می‌کند، چون پاکستانی‌ها متوجه می‌شوند اگر افغانستان تجزیه شود و پشتون‌ها در افغانستان از قدرت دور بمانند نارضایتی در میان آنها سبب تجزیه افغانستان خواهد شد و روی پاکستان هم تأثیر می‌گذارد. این مسئله، آنها را به این نتیجه می‌رساند که پشتون نباید در افغانستان ناراضی باشند. وقتی سیاست تغییر می‌کند، زمانی است که ضیاءالحق دیگر از بین رفته و جانشینان او به دنبال این هدف هستند.

پرسش دیگری که درباره طالبان مطرح است، به سیاست آمریکا بازمی‌گردد، به نظر می‌رسد آمریکا تا مدت‌ها تلاش داشت تا وضعیت طالبان در افغانستان تثبیت شود. در مقطعی آمریکا از فعالیت‌های شرکت‌های نفتی و گازی حمایت می‌کند و برای دیدار مسئولان شرکت نفتی یونیکال با طالبان تلاش‌های زیادی انجام می‌دهد، اما آمریکا پس از مدتی به این نتیجه می‌رسد که از طالبان فاصله بگیرد؛ چرا سیاست واشنگتن چنین سرانجامی پیدا می‌کند؟ آرزوی اصلی آمریکا این بود که افغانستان به عنوان پلی میان آسیای میانه باشد و گاز و نفت از این مسیر عبور کند، اما کشورهای دیگر از جمله ایران در منطقه خواهان این مسئله نبودند. ایران می‌خواست شرایطی به‌وجود بیاید که این مسیر از خاک ایران باشد تا در تحرکات منطقه و صدور انرژی مسلط باشد. به این ترتیب منافع آمریکا و ایران



ازبک‌ها بودند.

آیا ازبک‌ها و تاجیک‌ها در جایگاه‌های مهمی قرار داشتند؟

بله، فرمانده تمام نیروهای مجاهدین خارجی در افغانستان ازبک بود. چند وزیر و چند والی در دستگاه طالبان تاجیک بودند، مانند والی لوگر که آقای مدنی بود یا والی پکتیا هم از تاجیک‌های شمال بود. تعداد بسیار زیادی از تاجیک‌ها هم در دستگاه طالبان بودند.

وقتی کسی در برابر یک چچن یا یک قرقیز - که از قرقیزستان آمده - تعصب ندارد، پس بی‌مورد است که بگوییم او در برابر یک تاجیک تعصب دارد. طالبان هدفی بالاتر از مسائل قومی داشتند، حتی تصمیم داشتند به آسیای میانه بروند و با تاجیک‌ها هم کار می‌کردند. متأسفانه مشکل بزرگ ما در افغانستان این است که تلاش‌های قومی علیه پشتون‌ها بسیار جدی است، پس قضاوت در مورد طالبان هم بیشتر از نگاه قومی است. من در میان طالبان کسانی را می‌دیدم که زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند، اما با هم در یک جا زندگی می‌کردند. پشتون‌هایی را دیدم که به دست

دنیای طالبان ابتدا در روستاهای خودشان خلاصه می‌شد و وقتی به کابل آمدند فکر می‌کردند تمام دنیا را فتح کرده‌اند، اما هر چه زمان گذشت آنها با تماس‌هایی که با عرب‌ها و القاعده داشتند به مرزهای جدیدی از باور رسیدند، از جمله این که اسلام مرز ندارد

به نظر می‌رسد امریکایی‌ها در افغانستان در دام خطرناکی افتاده‌اند؛ دامی به مراتب خطرناک‌تر از ویتنام

در اینجا در تضاد با هم قرار گرفت. جنگ‌هایی که به راه افتاد و یک‌سوی آن پاکستان و سوی دیگر ایران بوده، به این موضوع ارتباط داشت. هریک از اینها از نیروهایی در افغانستان حمایت کردند. سرانجام امریکایی‌ها به این نتیجه رسیدند که گروه‌های دیگر را وارد میدان کنند. پاکستانی‌ها فکر می‌کردند می‌توان با این گروه کار کرد و امنیت در افغانستان تأمین می‌شود، برای نمونه وقتی طالبان بخش‌هایی از افغانستان را گرفتند بخشی از بالامرغاب که در شمال افغانستان و نزدیک به مرز ترکمنستان واقع است، به دست نیروهای ژنرال دوستم بود، در حالی که در نقشه خطوط لوله باید از راه بالامرغاب داخل افغانستان می‌رفت. کمپانی‌های نفتی با آقای دوستم در آنجا مذاکراتی داشتند و در نهایت طالبان با حمله به آن منطقه و فراری دادن نیروهای ژنرال دوستم، این مناطق را گرفتند. مشکل این بود که این خطوط لوله باید از مناطقی عبور می‌کرد که این مناطق تحت کنترل گروهی بود که امریکا با آن مشکل سیاسی پیدا کرده بود. زمانی که طالبان، هرات را گرفتند، تغییر سختگیرانه‌ای نشان دادند (چون هرات دومین شهر بزرگ افغانستان است) و در مورد زنان و جوانان سختگیری کردند، امریکایی‌ها متوجه شدند که تنها مسائل اقتصادی و نفت وجود ندارد، بلکه مسائل و مشکلات دیگری هم هست که طالبان باید آن را اصلاح کنند تا با معیارهای بین‌المللی مطابقت پیدا کنند.

اما امریکایی‌ها با گرفتن کابل توسط طالبان باز هم امیدوار بودند که طالبان در روش‌های خود تغییری حاصل کند، اما چنین نشد. طالبان با روش سختگیرانه خود امریکا را مأیوس کرد. وقتی سهامداران شرکت یونیکال نشستی داشتند، گروهی از این سهامداران که زنان بودند نسبت به طالبان و گذاشتن خطوط نفت و گاز از منطقه‌ای که توسط گروه زن‌ستیز طالبان اداره می‌شد، نظر مثبتی نداشتند و کاملاً مخالفت کردند.

■ چگونه می‌توان گفت چنین موضوعی روی سیاست‌های امریکا تأثیر داشته باشد؟ ما شاهدیم که امریکا سال‌ها بهترین روابط را با عربستان و حکومت‌های خودکامه‌ای که محدودیت‌های زیادی برای زنان ایجاد کرده اند داشته است.

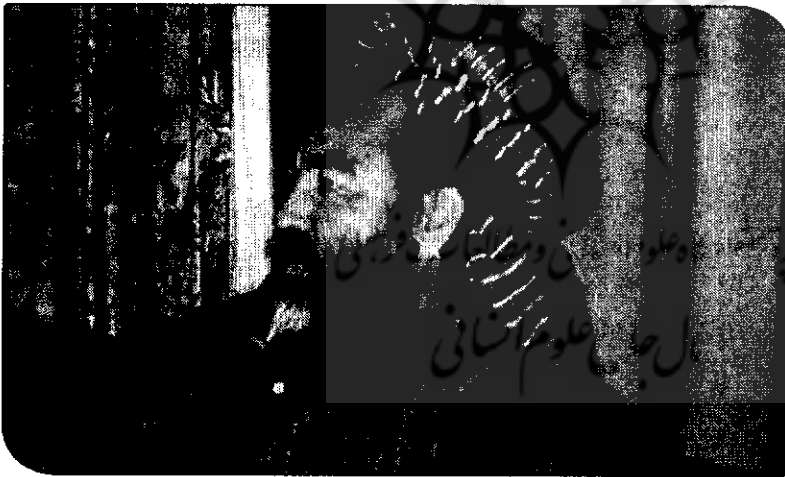
□ من فکر می‌کنم که امریکایی‌ها از طالبان راضی نبودند و اعتمادی که نسبت به حکومت عربستان سعودی داشتند، نسبت به طالبان نداشتند. طالبان به‌عنوان گروهی که به عده‌ای از کسانی که امریکا آنها را دشمن می‌دانست پناه داده بود، مورد اعتماد امریکایی‌ها نبود. هرچند امریکایی‌ها تلاش کردند طالبان را قانع سازند، برای نمونه سفرهایی را برای بعضی مساعده‌سازندگان و آقای متوکل به امریکا رفت و یا افراد دیگری از مراکز کمپانی

امریکا از یک‌سوی می‌داند که پاکستان تنها دوست او در منطقه است و دیگر کشورهای اطراف افغانستان همه آرزو دارند امریکا را در این میدان شکست خورده ببینند، اما با این وجود با دست‌زدن به اقداماتی چون بمباران مناطق قبایلی پاکستان بیش از پیش برای دولت آقای زرداری در پاکستان مشکل ایجاد می‌کنند

کشیدن دامنه جنگ به داخل خاک پاکستان از آرزوهای القاعده بود و امریکایی‌ها هم گام به گام به این سو می‌روند

□ کاملاً روشن و واضح بود. کسانی مانند آقای سلام عظیمی و یا مهندس صدیق - که اکنون معاون وزارت معادن افغانستان است - به افغانستان آمدند. کمپانی یونیکال قصد داشت در کابل دفتری را افتتاح کند. بریداس پیش از این در اینجا دفتری داشت، اما آنها کار عملی را آغاز نمی‌کردند، درحالی که طالبان می‌خواستند کار زودتر آغاز شود، ولی آنها کاری نمی‌کردند، چون احساس می‌کردند، این کارها موجب تقویت دولت طالبان می‌شود. آنها حتی به NGOهایی که در افغانستان کار می‌کردند می‌گفتند کار شما نباید موجب تقویت دولت طالبان شود. طالبان تا آخر به خواسته‌های امریکا پاسخ منفی داد. در هر موردی که امریکا تأکید بر انجام کاری داشت، طالبان برعکس عمل کرد. حتی من فکر می‌کنم اگر امریکایی‌ها روی مجسمه‌های بودا در بامیان هم تأکید نمی‌کرد، تخریب آن از سوی طالبان انجام نمی‌گرفت. اما طالبان در مورد اروپایی‌ها روش ملایم‌تری داشتند، برای نمونه من در یکی از مذاکراتی که گروهی از سفیران کشورهای اروپایی به کابل آمده بودند حضور داشتم. این در سال‌های اول به قدرت رسیدن طالبان در کابل بود.

سفیران کشورهای اروپایی به طالبان گفتند مسئله اسامه بن لادن، حقوق بشر و حقوق زن از موضوعاتی



مزاری

یونیکال در امریکا دیدن کردند، اما طالبان با روش سختگیرانه موجب شدند سرانجام امریکایی‌ها با شلیک راکت‌های کروز در زمان کلیتون، به طالبان اخطار جدی دهد که اگر بخواهند می‌توانند به کمک پاکستان، طالبان را برکنار کنند. البته طالبان نسبت به این تهدیدات اعتنایی نکرد.

■ شما که در آن دووان در وزارت خارجه بودید، نخستین نشانه این بی‌اعتنایی جدی را از کجا احساس کردید؟

است که ما مانند امریکایی‌ها نمی‌خواهیم آن را با شما مطرح کنیم. ما می‌دانیم در کشورهای اسلامی از جمله افغانستان شرایط چگونه است، اما تأکید ما روی این موضوع است که از مواد مخدری که در افغانستان تولید می‌شود، اروپا متضرر می‌گردد. این مواد اگر چه به اروپا نمی‌رود، اما مصرف اروپا را تأمین می‌کند. ما می‌خواهیم جلوی کشت مواد مخدر در افغانستان گرفته شود، اگر چنین کنید اروپا حاضر به همکاری با شما خواهد بود. طالبان

به این خواست اروپایی‌ها پاسخ مثبت دادند. بعدها هم با ممنوع ساختن کشت تریاک در افغانستان کار مثبتی در تاریخ افغانستان انجام دادند.

نکته‌ای که در مورد موضوع امریکا و طالبان مطرح است این که به نظر نمی‌رسد طالبان برنامه جهانی برای مبارزه با امریکا داشته باشند و یا به منافع امریکا در منطقه ضربه بزنند؛ آیا این موضوع درست است؟

در ابتدا این گونه بود. دنیای طالبان ابتدا در روستاهای خودشان خلاصه می‌شد و وقتی به کابل آمدند فکر می‌کردند تمام دنیا را فتح کرده‌اند، اما هر چه زمان گذشت آنها با تماس‌هایی که با عرب‌ها و القاعده داشتند به مرزهای جدیدی از باور رسیدند،

نخستین کاری که می‌کند این است که آن پروفیسور را می‌کشد. درحقیقت پروسه طالبان هم همین‌طور بود. آنها چیزی را ساختند تا هدفی را دنبال کنند، اما بعدها از کنترل خودشان خارج شد. آنها می‌خواستند کسانی را به قدرت برسانند که دید سیاسی محدودی داشته باشند و از روستاهای دورافتاده افغانستان بیایند و به قدرت برسانند تا توسط آنها نظامی را به افغانستان بیاورند که آن نظام تحت کنترل خودشان باشد، اما این افراد بسیار سریع نسبت به باری دهندگان خود بدبین شدند و به ستیز برخاستند. امروز این مسئله در افغانستان زیاد مطرح می‌شود که طالبان هنوز هم تحت کنترل پاکستان هستند، اما چنین چیزی اصلا

قابل پذیرش نیست. آنهاهی که می‌جنگند دیگر از کنترل خارج هستند و خطر بزرگی را ایجاد کرده‌اند. البته تلاش‌های زیادی از کشورهای دیگر بویژه انگلیس می‌شود که در میان طالبان گروه جدیدی به وجود بیاورند تا بتوانند در برابر گروه از کنترل خارج شده، قدرتی بگیرند و آنها را مهار کنند، اما به نظر می‌رسد هنوز شخصیت ملا عمر و تأثیری که روی طرفداران خود دارد این مجال را از انگلیس‌ها و پاکستانی‌ها گرفته است.

آیا طالبانی که در حال حاضر مخالف حکومت حامد کرزای بوده و در حال جنگ هستند، می‌تواند بدون کمکی از سوی نیروی خارجی در برابر فشارهای زیادی که به آن وارد می‌شود مقاومت کند؟

آنها به صراحت می‌گویند ما از خارج کمک دریافت می‌کنیم. در پاسخ این پرسش که آیا شما از کشورهای همسایه مانند ایران و پاکستان کمک دریافت می‌کنید یا نه می‌گویند کشورهای همسایه ما درگیر مشکلات خودشان هستند و نمی‌توانند به ما کمک کنند، اما ما با کشورهای اروپایی در تماس هستیم و از اروپا و برخی کشورهای دیگر کمک گرفتیم. سلاح‌های جدیدی که دست طالبان وجود دارد و با آن به نیروهای خارجی ضرباتی وارد می‌کنند و انفجارهایی که با حمله‌های انتحاری به وجود می‌آورند، نشان می‌دهد این مواد انفجاری در پاکستان و ایران تولید نشده و کشورهای اروپایی در اختیار طالبان گذاشته‌اند.

یعنی شما فکر می‌کنید انگلستان در این سطح لجستیکی هم فعال است؟

خیر، فکر نمی‌کنم انگلستان باشد، چون هدف بسیاری از این انفجارها نیروهای انگلیسی هستند. معاون ملا عمر چندی پیش گفته بود کشورهایی در اروپا هستند که از یک تازی‌های امریکا به جان آمده‌اند و آنها مخفیانه به ما کمک می‌کنند. این که کدام کشورها هستند، وزارت دفاع افغانستان در این مورد اسناد و شواهدی در دست دارد، اما تاکنون به آن اشاره‌ای نکرده است.

چندی است گفته‌هایی مبنی بر تقویت طالبان نرّم، در برابر طالبان سخت، شنیده می‌شود و این بحث در افغانستان مطرح است که این پروژه‌ای است که انگلیس و امریکا با هدف جذب و همکاری بخشی از طالبان پیگیری می‌کنند، آیا فکر می‌کنید این تلاش‌ها دستاوردی برای اشغالگران خواهد داشت؟

این پروژه الگوردراری از پروژه‌های است که در عراق عملی شد به این معنا که در عراق گروهی بودند که همزمان با القاعده بر ضد نیروهای خارجی می‌جنگیدند، سپس تغییری به وجود آمد و دولت امریکا با دادن امتیاز به این گروه‌ها، آنها را از القاعده



زنوال دوستم و کرزای

از جمله این که اسلام مرز ندارد، درحالی که توسط کشورهای غربی در مرزهای ملی محدود می‌شویم و می‌گویند شما کشور مستقلی هستید و نباید کاری به کار کشورهای دیگر داشته باشید. طالبان می‌خواست در سطح جهانی کار کند که تشکیلات القاعده هم این موضع را نشان می‌داد.

آیا می‌توان از صحبت‌های شما این نتیجه را گرفت که طالبان بیشتر پروژه‌های پاکستانی بود که ISI آن را دنبال می‌کرد؛ زیرا در مراحل بعدی اختلاف‌هایی میان طالبان با عربستان و امریکا بر سر خودداری طالبان از اخراج بن لادن به وجود آمد.

البته در ابتدا بسیاری با این کار [حمایت از طالبان] موافق بودند، مانند دوران جهاد. بسیاری از این موضوع خوشحال بودند که طالبان امنیت را به افغانستان می‌آورد و بازارهای آسیای میانه به روی آنها باز می‌شود. همواره دیده شده که گروهی بحرانی را به وجود می‌آورند و بعد به زبان خودشان تمام می‌شود. سال‌ها پیش فیلمی به نام دکتر فرانکشتاین دیدم. در این فیلم پروفیسوری در آزمایشگاهی سر یک جنایتکار را با بدن یک ورزشکار پیوند می‌زند و مجموع اینها پیکر جدیدی می‌سازد. این موجود جدید

همه آرزو دارند در این جنگ امریکا آخرین نفس‌های خود را بکشد و محدود به قاره امریکا شود و از دست درازی به کشورهای خارج از امریکا دست بردارد. این مسئله را القاعده مطرح می‌کند، اما این که آیا واقعا به این هدف می‌رسند یا نه، زمان روشن می‌کند

افغانستان همیشه شبیه تشک پهلوانی بوده و حیثیت آن را داشته که همه باید در اینجا به مصاف هم بروند تا معلوم شود چه کسی برنده و چه کسی بازنده است

جدا کرد و گروهی از آنها را بی طرف و گروهی دیگر را هم در مقابل القاعده به جنگ وادار کرد؛ به این ترتیب در عراق وضعیت بهتر شد. فکر می کنیم همان طور که سران قبایل در عراق با تغییر موضع خود سبب امنیت در عراق شدند، این کار می تواند در افغانستان هم مؤثر باشد، ژنرال دیوید ریچاردز، فرمانده نیروهای انگلیسی در هلمند با سپردن بخشی از مناطق وسیع هلمند در موسی قلعه تلاش کرد تا در آنجا زمینه را برای ایجاد حاکمیت جدیدی از طریق طالبان مخالف ملا عمر مساعد سازد تا آنها در آنجا رشد کنند و در برابر نیروهای ملا عمر بجنگند. پیش از آن که آنها بتوانند به این هدف برسند، طالبان طرفدار ملا عمر همه جا را گرفت.

از سوی دیگر ISI تلاش دارد به همراه انگلیسی ها گروهی از طالبان را به وجود بیاورند که آنها بتوانند در برابر ملا عمر ایستادگی کنند. جنگ داخلی در میان طالبان می تواند به این هدف بسیار کمک کند. اکنون هم افرادی که از مناطق تحت کنترل طالبان می آیند می گویند در این مناطق دست کم دو دسته از طالبان دیده می شوند: طالبانی که به نسبت رفتار خوبی با مردم دارند، وقتی به منطقه ای می آیند به مردم فشار وارد نمی کنند و مدارس و بانک ها را آتش نمی زنند. اینها خواستار محبوبیت میان مردم هستند. دسته دیگر طالبانی هستند که گویا عمداً می خواهند چهره طالبان را به مردم زشت معرفی کنند و سر افراد مختلف را می برند و موجب وحشت مردم می شوند. تاکنون میان این دو دسته طالبان جنگ و درگیری رخ نداده، اما به نظر می رسد کارهایی از پیش آغاز شده و هنوز نتایج عملی از این جریان ها مشخص نیست.

چندی پیش شاهد نشست مکه با مشارکت اعضای حکومت حامد کرزای، برخی رهبران طالبان و انگلستان بودیم. این کنفرانس که پادشاه عربستان بر گزار کننده آن بود، به نوعی همکاری مجدد میان طالبان، امریکا و عربستان تغییر شده که هدف از آن ایجاد نظم تازه ای در افغانستان برای کاستن از مشکلات امریکا و انگلیس است، آیا به واقع چنین همکاری به وجود آمده است؟
 اصلاً چنین مذاکراتی صورت نگرفته است. چنانچه افرادی که از عربستان سعودی آمده اند اذعان می کنند چنین چیزی وجود ندارد. در صورتی که در این گردهمایی نماینده ای از طالبان طرفدار ملا عمر وجود داشت می توانستیم تبصره ای ایجاد کنیم، درحالی که چنین چیزی نبوده است. کسانی که در کابل هستند هم می توانند مذاکره کنند، اما آیا مذاکرات اینها نیز می تواند روی صلح تأثیر بگذارد؟ طبیعی است که چنین چیزی وجود ندارد.
 آیا دست کم بهره برداری از حضور طالبان در آن جلسه شده است یا خیر؟

تجربه نشان می دهد تا زمانی که ملتی خودش نخواهد و همت نکند که در صلح زندگی کند، اگر تمام کشورهای جهان به آن کشور بیایند نمی توانند برای آن ملت صلح بیاورند و یا به گفته خودشان روش بهتر زندگی سیاسی، اجتماعی که همان دموکراسی است - را برای مردم بیاورند، چون هیچ یک از اینها را نمی توان با تحمیل به مردم قبولاند

القاعده و طالبان به یک جمع بندی رسیده اند و آن، این مسئله است که حتی در چارچوب مرزهای ملی هم اگر حاکمیتی به وجود آید تا زمانی که مداخله نیروهای سلطه گر در سطح بین المللی وجود داشته باشد، حاکمیت ملی به جایی نمی رسد، بنابراین ابتدا باید نظام سلطه در جهان تغییر کند، اما این که چگونه، هر کس برداشت خود را دارد

اصلاً چنین چیزی رخ نداده، چون در آنجا اصلاً مذاکراتی صورت نگرفته است، حتی کسانی که از کابل هم رفته بودند در عربستان سعودی یکدیگر را ندیده بودند، برای نمونه گروهی از اعضای مجلس افغانستان رفته بودند که اصلاً با طالبانی که به آنجا رفته بودند (مانند آقایان متوکل و ضعیف) دیدار نداشتند. تنها به نظر می آید که حدود یک سال پیش آقای حامد کرزای از دولت عربستان سعودی تقاضا کرده بود تا از نفوذ خود روی طالبان و پاکستان استفاده کند و در این رابطه گامی بردارد، اما این گام برداشته نشد، چون مشکل بزرگی میان عربستان سعودی و طالبان وجود دارد که از پیش هم بوده است و موضوع اسامه بن لادن و حمایت طالبان از اسامه است. تا زمانی که موضع طالبان در برابر اسامه بن لادن روشن نشده، عربستان سعودی نمی تواند به طالبان اعتماد کند.
با توجه به تحولات گرجستان و تلاش روسیه برای ایفای نقشی پررنگ تر در عرصه های منطقه ای و بین المللی، آینده افغانستان و حضور نظامی اشغالگران در این کشور را چگونه می بینید؟

توجه نظر می رسد امریکایی ها در افغانستان در دام خطرناکی افتاده اند؛ دامی به مراتب خطرناک تر از ویتنام. افغانستان کشوری محاط به خشکی است و به دریا راه ندارد. نزدیکترین و تنها راه دریایی که نیروهای امریکایی می توانند به آن اعتماد کنند راه پاکستان است. ناامن شدن مسیر پاکستان به این معناست که نیروهایی که در افغانستان هستند با مشکل کمبود مواد لجستیکی روبه رو می شوند، بویژه مواد سوختی. اگر به دورانی که اتحاد شوروی به افغانستان لشکر کشید بنگریم متوجه می شویم روس ها نتوانستند توسط تانکر نیازهای سوخت هواپیماها و تانک های خود را در افغانستان برطرف کنند و دو خط



گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی

لوله مواد سوخت از خاک شوروی به افغانستان بیاورند؛ یکی به میدان هوایی بگرام و دیگری به میدان هوایی شیندن در غرب افغانستان.

در حال حاضر که امریکایی‌ها می‌خواهند مواد سوختی خود را از راه پاکستان و به وسیله تانکر به اینجا بیاورند، محدودیتی برای آنها ایجاد می‌کند، چون نمی‌توانند تعداد نیروهای خود را در افغانستان بیشتر کنند، چرا که نیروهای بیشتر به مواد سوختی بیشتر و انرژی بیشتر نیاز دارند. نکته دیگری که باید در نظر گرفت این است که وقتی مسیر پاکستان ناامن می‌شود، آنها باید از مسیر دیگری مشکل خود را حل کنند. در اوایل سال جاری هجری و حتی پیش از آن، اینها برنامه داشتند تا در بندر حیرتان در شمال افغانستان ذخایر بزرگی از نفت به وجود آورند تا از راه روسیه در آنجا ذخیره شود، اما به تدریج روابط با روسیه مشکل پیدا کرد. روس‌ها در چندین کنفرانس ناتو در بخارست، به ناتو اطمینان دادند که در جنگ افغانستان و در بخش رساندن سوخت با ناتو همکاری کنند، اما وقایع گرجستان کاملاً این برنامه را با شکست روبه‌رو کرد و ناتو دیگر نمی‌تواند روی روسیه حساب کند، چون روس‌ها احتمالاً می‌توانند فرصتی را در اختیار ناتو بگذارند تا در مدت عملیات خود از راه خاک روسیه و کشورهای دوست روسیه این کار را انجام دهد. این کار سبب می‌شود که در درازمدت ناتو به روسیه وابسته شود و هر زمان روس‌ها راه را ببندند، پاکستان به آنها (ناتو) اجازه نمی‌دهد.

پس از وقایع گرجستان، پاکستان نقش مهمی در این معادله بازی می‌کند و بار دیگر به این فکر افتاده تا از این موقعیت استفاده کند. امریکایی‌ها هم باید بدانند که اگر پاکستان را از دست بدهند، در افغانستان شکست می‌خورند. امریکایی‌ها استراتژی روشنی در این رابطه ندارند و به نظر می‌رسد نوعی سردرگمی در سیاست‌های امریکا دیده می‌شود. امریکا از یک سو می‌داند که پاکستان تنها دوست او در منطقه است و دیگر کشورهای اطراف افغانستان همه آرزو دارند امریکا را در این میدان شکست‌خورده ببینند، اما با این وجود با دست‌زدن به اقداماتی چون بمباران مناطق قبایلی پاکستان بیش از پیش برای دولت آقای زرداری در پاکستان مشکل ایجاد می‌کنند. این حالت دوام زیادی ندارد، اما بدون شک در اینجا، بازیگر اصلی پاکستان است که از این فرصت استفاده می‌کند. کشیدن دامنه جنگ به داخل خاک پاکستان از آرزوهای القاعده بود و امریکایی‌ها هم گام به گام به این سو می‌روند.

هرچند باید گفت که کشورهای عربی هم در این رابطه بیکار ننشسته و نقش ایفا می‌کنند.

■ نقش کشورهای عربی چگونه است؟

تدر برخی از کشورهای عربی گروه‌های تندرو به سختی فعال هستند و بویژه در عربستان سعودی ما شاهد درگیری‌هایی میان نیروهای عربستان سعودی و افراد مسلح بوده‌ایم، اما به تدریج وضعیت در عراق، عربستان و کشورهای دیگر در حال بهتر شدن است، به این دلیل که این کشورها به تفاهم با بنیادگرایان داخل کشور خود رسیده و این موضوع را مطرح کرده‌اند که شما می‌توانید به کشورهایی که امریکایی‌ها در آنجا حضور دارند بروید و جهاد کنید و کشور خود را خراب نکنید، از این رو امروز تمام کشورهایی که درگیر این موضوع بودند سعی کرده‌اند بحران‌های خود را به افغانستان منتقل کنند. هم‌اکنون هزاران جنگجوی آماده در مرز پاکستان و افغانستان مستقر هستند و در جنگ‌هایی که صورت می‌گیرد همواره تعدادی از جنگجویان خارجی هم در میان کشته‌شدگان هستند. CDهایی که از سوی القاعده و طالبان منتشر می‌شود به



سیاف

برخی بر این باورند آنچه القاعده و طالبان به تقلید از آنها انجام می‌دهد، به نفع نیروهای سلطه‌گر در سطح بین‌المللی است، اما خود آنها بر این باورند که برای مدت طولانی این کارها ریشه‌های سلطه‌را برای همیشه از سطح جهانی برمی‌دارد

زبان عربی است، نه به زبان فارسی و پشتون و این نشان می‌دهد ابتکار عمل در دست آنهاست. با توجه به این مسائل می‌توان گفت جنگ افغانستان شکل جنگی بین‌المللی را به خود گرفته است، همان‌طور که برای کمک به دولت افغانستان ده‌هزار نیرو فرستاده‌اند و ده‌ها گروه جنگجو به کمک طالبان آمدند. همه آرزو دارند در این جنگ امریکا آخرین نفس‌های خود را بکشد و محدود به قاره امریکا شود و از دست‌درازی به کشورهای خارج از امریکا دست بردارد. این مسئله را القاعده مطرح می‌کند، اما این که آیا واقعاً به این هدف می‌رسند یا نه، زمان روشن می‌کند.

■ حضور نیروهای اشغالگر در افغانستان همچنان انگیزه مهمی برای تداوم فعالیت گروه‌های مسلح و پیوستن بسیاری به القاعده و طالبان است. به نظر شما پس چه وقت می‌توان امیدوار بود که این چرخه خشونت در افغانستان شکسته شود؟

□ افغانستان همیشه شبیه تشک پهلوانی بوده و حیثیت آن را داشته که همه باید در اینجا به مضاف هم بروند تا معلوم شود چه کسی برنده و چه کسی بازنده است. در افغانستان مشاهده نمی‌شود که با آمدن بزرگترین قدرت دنیا وضع بهتر شده باشد. این تجربه نشان می‌دهد تا زمانی که ملتی خودش نخواهد و همت نکند که در صلح زندگی کند، اگر تمام کشورهای جهان به آن کشور بیایند نمی‌توانند برای آن ملت صلح بیاورند و یا به گفته خودشان روش بهتر زندگی سیاسی، اجتماعی - که همان دموکراسی است - را برای مردم بیاورند، چون هیچ‌یک از آنها را نمی‌توان بسا تحمیل به مردم قبولاند. من فکر می‌کنم انگیزه‌های جنگ در مرزهای جغرافیایی یک کشور خاص خلاصه نمی‌شود، این انگیزه‌ها بسیار وسیع است و از فلسطین تا نقاط دیگر دنیا و هر جایی که مسلمانی تحت فشار است گسترده شده. القاعده و طالبان به یک جمع‌بندی رسیده‌اند و آن، این مسئله است که حتی در چارچوب مرزهای ملی هم اگر حاکمیتی به وجود آید تا زمانی که مداخله نیروهای سلطه‌گر در سطح بین‌المللی وجود داشته باشد، حاکمیت ملی به جایی نمی‌رسد، بنابراین ابتدا باید نظام سلطه در جهان تغییر کند، اما این که چگونه، هر کس برداشت خود را دارد. برخی بر این باورند آنچه القاعده و طالبان به تقلید از آنها انجام می‌دهد، به نفع نیروهای سلطه‌گر در سطح بین‌المللی است، اما خود آنها بر این باورند که برای مدت طولانی این کارها ریشه‌های سلطه را برای همیشه از سطح جهانی برمی‌دارد. این که چنین نخواهد شد یا نه، نیاز به زمان بیشتر و جنگ‌های بیشتری دارد.